

رضی الدین بن طاووس

یکی از خاندان‌های با سابقه و علمی شیعه، خاندان «ابن طاووس» است که در شهر تاریخی حله واقع در کشور عراق می‌زیستند. این دودمان بزرگ از جانب پدر بحضرت امام حسن مجتبی (ع) و از طرف مادر بحضرت علی بن الحسین (ع) می‌پیوندند. زیرا امام کلثوم دختر والا کهر امام چهارم مادر سلیمان بن داود پسر حسن مثنی جد اعلای آنهاست و حسن مثنی هم پسر امام حسن مجتبی علیه السلام است.

چون یکی از مردان نامی این دودمان بنام محمد بن اسحاق جد هفتم رضی الدین صورتی نمکین و زیبا داشته، مردم او را بطاووس تشبیه نموده و کم‌کم این لقب برای او میماند، بطوریکه بعدها خاندانش را آل طاووس و هریک از فرزندان و نوادگانش را ابن طاووس مینامند.

محمد بن اسحاق نامبرده نخستین کسی است که از این دودمان بمنصب نقابت نائل گشت. نقابت منصبی بوده که در آن عصر از جانب خلفای بنی عباس به شریفترین اولاد امیر المؤمنین (ع) یعنی سادات علوی تعلق می‌گرفت و بعد از منصب خلافت بزرگترین منصبها بوده است. صاحب این منصب را نقیب می‌گفتند و کار او این بود که از تمام علویان عصر سرپرستی کند و امور آنها زیر نظرویی حل و فصل گردد.

نسب او

رضی الدین فرزند موسی بن جعفر بن محمد است. پدر وی موسی داماد فقیه مشهور ورام بن ابی فراس مؤلف کتاب تنبیه الخاطرمعروف به «مجموعه ورام» است. جعفر بن محمد پدر موسی وجد رضی الدین نیز دختر زاده شیخ طوسی پیشوای مجتهدین شیعه را بهمسری گرفت

و از این رو رضی الدین گذشته از نسب عالی پدری؛ نوه دختری این دو قبیله بزرگ نیز هست بعضی از علمای تراجم پنداشته اند که ورام بن ابی فراس داماد شیخ طوسی بوده و رضی الدین از اینجا بشیخ نسبت میرساند، ولی این درست نیست زیرا خود رضی الدین در تألیفاتش ورام ابن ابی فراس را جد مادرش؛ و شیخ طوسی را جد پدر خود دانسته است.

رضی الدین چهار برادر بودند (۱) باین شرح: ۱- رضی الدین علی بن طاووس .
 ۲- جمال الدین احمد بن طاووس که بخواست خداوند در شماره بعد بمعرفی شخصیت بزرگ او فرزند نایه اش سید عبدالکریم بن طاووس مبادرت میورزیم. ۳- شرف الدین محمد بن طاووس . ۴- عزالدین حسن بن طاووس .

عزالدین حسن، پدر دانشمند عالیقدر مجدالدین محمد است که هنگام محاصره بغداد توسط هلاکو خان مغول، با سدیدالدین یوسف پدر علامه حلی و جمعی دیگر از علمای حله نزد هلاکو رفتند و بوی گفتند: چون امیر المؤمنین (ع) در یکی از خطبه هایش از حمله شهابه بغداد و انقراض بنی عباس و فتح این شهر خبر داده است، لذا از شما میخواهیم که طی فرمانی بما قبول دهید لشکر شما متعرض شهر های کربلا و نجف و سایر اماکن مذهبی مان شوند هلاکو هم پذیرفت و بدینگونه در فتح عراق اماکن مشرفه و از جمله شهر حله از آسیب هجوم آن قوم وحشی محفوظ ماند (۲).

رضی الدین در حله

رضی الدین از سه برادر نامبرده خود معروفتر و اصولا بزرگترین شخصیت این دو دمان است. وی در پانزدهم ماه محرم سال ۵۹۸ در حله دیده بدنیا گشود و همانجا پرورش یافت و هم در آنجا علوم متداول عصر را از دانشمندان آن شهر همچون نجیب الدین محمد بن نما، سید فخر موسوی، شیخ حسین بن احمد سوراوی و سید مجیب الدین محمد ابن زهره حلی و دیگر استادان نامی فرا گرفت.

بعلاوه در مهد تربیت پدر دانشمندش و جد مادرش ورام بن ابی فراس (۳) نیز مطالب عالی علمی و اخلاقی میآموخت و بر معلوماتی که در محضر اساتید کسب میکرد؛ میافزود. وی در سایه استعداد قوی و توفیقاتی که داشته است در مدت دو سال و نیم به تحصیل علم فقه پرداخت و بعد از این مدت از تحصیل آن بی نیاز گشت.

(۱) عمده الطالب .

(۲) تفصیل این مختصر در شرح حال «پدر علامه حلی» از نظر خوانندگان خواهد گذشت

(۳) کشف المحجبه فصل ۱۲۴ .

او چنانکه بفرزندش نیز سفارش میکنند کتب فقهی جدش شیخ الطائفه مانند جمل - العقود و نهایه و مبسوط و غیره را درس گرفت و سپس بمطالعه کتب فقهی دیگران مشغول شد تا آنکه در این علم مهارت پیدا کرد و بمقام نهائی رسید . او میگوید : آنچه دیگران در مدت سه سال آموختند من در عرض یکسال از حفظ کردم ؛ (۱) در همان موقع کتابخانه جدش ورام سابق الذکر که پس از مرگ او بمادش ارث رسیده بود ، به تملک وی در آمد . این کتابخانه کتابهای ذیقیمتی داشته است ؛ رضی الدین کتابهایی که خود فراهم آورده بود هم بر آن افزود و در نتیجه کتابخانه بی نظیری مشتمل بر کتب بسیار نفیسی بوجود آورد . کتابخانه او چنانکه خود در کتاب « کشف المحججه » مینویسد دارای کتاب های ارجداری در علوم : فقه ، اصول ، کلام ، تفسیر ؛ حدیث ؛ طب ؛ اخلاق ؛ انساب ، شعر و ادب نجوم ؛ تاریخ ، نحو ؛ لغت ، ادعیه ، رمال ؛ شیمی ؛ و فنون مختلفه و علوم غریبه بوده است .

رضی الدین تمام این کتابها را مطالعه کرده و برخی را نزد اهلس خواند ؛ و در هر علمی بمقدار کافی اطلاعاتی بدست آورد و در بیشتر علوم یاد شده کتابهای متعددی تصنیف کرد ، چنانکه در فصل ۱۴۳ کتاب کشف المحججه هر یک از علوم نامبرده را مورد بحث قرار داده و با استادی مخصوصی بفرزندش وصیت میکنند که آموختن تمام این علوم لازم است و بجز اینی که احتیاجت را بر طرف سازد ، و بوسیله آن بتوانی بخدای خود راه پیدا کنی ، باید بیاموزی ؛ .

رضی الدین ایام جوانی را در حله بفرآ گرفتن علم و کمال اشتغال داشت و جز این چیزی نمیشناخت . استادانش از وی خواستند که حوزه درسی تشکیل دهد و اقدام بصدور فتوی کند ولی چون در این خصوص بسیار احتیاط میکرد نپذیرفت (۲) .

همچنین جمعی نزد وی رفتند و از او خواستند که مانند علمای گذشته بحل و فصل قضایا و رفع مرافعات پردازد ؛ رضی الدین بآنها گفت : عقل من صلاح مرا در این کار نمیبیند و بیم آن دارم که هوای نفس مرا بدام شیطان مبتلا سازد و نتوانم قانون عدل را در مقام حکومت و قضاوت آنطور که میباید اجرا کنم (۳) .

و قتیکه پدر و مادرش بوی تکلیف کردند که از دواج کند ؛ او میل نداشت و میترسید که

(۱) کشف المحججه فصل ۱۴۳ .

(۲) فصل ۱۲۵ .

(۳) فصل ۱۲۵ .

وصلت اور از تمقیب هدفش باز دارد . و بهمین جهت تا در حله بود از دواج نکرد ولی چون بکاملین علیهما السلام آمد ، بازها خاتون دختر ناصر بن مهدی وزیر وصلت نمود و این موجب شد که در بغداد اقامت کند (۱) .

در بغداد

رضی الدین پانزده سال در بغداد توقف نمود ، یکی از علل توقف وی وجود مؤید الدین علقمی قمی وزیر شیعی مستنصر خلیفه عباسی و برادر و فرزند او بود .

وقتی مستنصر عباسی از وجود شخصیت بارز او مطلع گشت ، از وی خواست که مفتی اعظم مملکت اسلام شود و مردم را در امور دینی فتوی دهد ؛ رضی الدین دعوت خلیفه را رد کرد و بعدها برای فرزندش نوشت : اگر من خود را در آن ورطه میانداختم و آنروز بمیل آنها فتوی میدادم و در بازیهای سیاسی و دنیوی آنها داخل میشدم ، بکلی رابطه خود را با خدا قطع میکردم (۲)

بعد از رد منصب «افتاء» خلیفه منصب نقابت را باو تفویض نمود و انجام این کار را بمهده مؤید الدین علقمی و سایر ارکان دولت واگذار کرد ؛ ولی رضی الدین از آنها دوری جست و از قبول این منصب نیز امتناع ورزید . چندین سال بدین منوال گذشت خلیفه بر اصرار خود افزود و بوی نامه ها نوشت تا آنجا که در نامه های خود رضی الدین را دوست خود خواند ، با این وصف رضی الدین همچنان در امتناع خود اصرار میورزید . روزی مستنصر بوی گفت تو که اینقدر از ارتباط با ما اجتناب میکنی در باره سید مرتضی و سید رضی که هر دو از علمای شیعه بودند و در زمان خلفای پیشین اینگونه مناصب را میپذیرفتند چه میگوئی ؟

آیا آنها با قبول این سمتها در سلك ظلمه در آمدند یا میگوئی معذور بودند؟ رضی الدین در پاسخ گفت : آنها در زمان سلاطین آل بویه بودند و زمانه با آنها این اجازه را میداد که آزادانه احکام الهی را آنطور که خدا و پیشبر میخواستند ، اجرا کنند ؛ (۳)

مستنصر شیفته رضی الدین شده بود . زیرا وی دارای حسب و نسب عالی و علوم و فنون گوناگون و مردی بتمام معنی وارسته بود . بهمین لحاظ پسر مؤید الدین علقمی وزیر خود را نزد او فرستاد تا از وی بخواهد در دربار خلافت؛ ندیم و مصاحب خلیفه باشد ؛ ولی

(۱) کشف المعجبه فصل ۱۲۶

(۲) > > فصل ۱۲۷

(۳) > > فصل ۱۲۸

چون این کار او را بامور دنیوی مشغول میساخت و ناگزیر میشد که برورایامهرنگ آنها شود ، با تمام قوا کوشید تا توانست از قبول آن نیز سر باز زند و بدینگونه دین و دنیای خود را سالم نگاهدارد (۱)

روزی از خلیفه مستنصر اجازه خواست که بمنظور زیارت حضرت امام رضاعلیه السلام بغراسان برود .

خلیفه نخست بوی اجازه داد ولی موقعیکه تهیه سفر دید و آماده حرکت بود پیغام فرستاد که ما از این جهت بتو اجازه دادیم که در این سفر بعنوان سفارت از جانب ما نزد پادشاه مغول بروی . رضی الدین گفت: من در این کار اثر نیکی نمی بینم . زیرا اگر من از این سفارت با اخذ نتیجه برگردم تا زنده ام شهادت از سر من بر نمیدارید و همواره برای اینگونه کارها که دین مراد معروض خطر قرار میدهند از من دعوت خواهید کرد و من هم از کارهای اساسی خود باز میمانم . و اگر بدون نتیجه برگردم بکلی از نظر شما میافتم و احترام خود را از دست میدهم و راه آزاد مردم بروی من باز خواهد شد .

علاوه بر این ، اگر من تن باین مسافرت بدهم ، ممکن است بعد از رفتن من حسودان بگویند فلانی رفته است که با پادشاه مغول ساخته و او را برای فتح این مملکت که در دست خلیفه سنی است با خود بیاورد . شاهم این سخن را باور نموده و در نتیجه اقدام بکشتن من می کنید و مرا مسموم مینمایید .

بر رسیدند پس چاره چیست ؟ رضی الدین گفت : در این خصوص استخاره میکنم . زیرا میدانید که من برخلاف استخاره عمل نمی کنم ، و چون استخاره بد آمد بکلی از آن سفر منصرف شد . (۲)

خلیفه از رضی الدین دست بردارد نبود . هر چه او از خلیفه و اطرافیان وی و مناصب دنیوی گریزان بود ؛ آنها بیشتر بوی اظهار علاقه میکردند . بعد از آن همه ماجرا ؛ چون او را از هر کس شایسته تر میدید ، از وی دعوت کرد که وزارت او را بپذیرد و تعهد نمود که در ترفیع او باقصی انبایه بکوشد . خلیفه در این باره نامهها بوی نوشت و پیامها فرستاد ولی مؤثر نیافتاد و رضی الدین از پذیرش آن عنبر خواست . کار با نجا کشید که روزی رضی الدین بخلیفه گفت : این همه اصرار برای چیست ؟ اگر مقصود شما اینست که من وزیر شوم و هر طور که خواستم و از هر راهی که میسر شد حکومت کنم خواه موافق رضای خدا و پیغمبر باشد و

خواه مخالف آن ، چنانکه تاکنون هر وزیر بر سر کار آورده ای چنین بوده اند و توالی فاسده ای از آنها سرزده ؛ من اهل آن نیستم و نمیتوانم چنین سمتی را بپذیرم .

و اگر منظور اینست که من وزیر شوم و مطابق کتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) عمل کنم مطمئن باش که اهل خانه و چاکران و پیشخدمت های دربار و اطرافیان تو حتی پادشاهان اطراف نمیتوانند شاهد این وضع باشند و آنرا تحمل کنند ؛ زیرا اگر تو با عملی شدن اینکار ، راه و رسم عدل و انصاف و زهد و تقوی را پیش گرفتی خواهند گفت : علی بن طاووس علوی حسینی ، میخواهد باین وسیله ب مردم روزگار ثابت کند که اگر خلافت ب آنها واگذار شود ؛ اینطور رفتار میکنند ؛ بعلاوه چون این روش برخلاف روش خلفای پیش از تو است و موجب میشود که مردم آنها را مورد نکوهش قرار دهند ، لذا تو چاره کار را در این خواهی دید که به بهانه ای مرا بقتل رسانده و از میان برداری تا از هر گونه هراسی آسوده شوی !!

رضی الدین چون دید همواره اینگونه مزاحمتها را برای او فراهم میسازند و او را راحت نخواهند گذارد بعد از موضوع اخیر بار سفر بست و بغداد را ترك گفته بعله انتقال یافت (۱) .

در مشاهده مشرف

رضی الدین چون بعله برگشت با فراغت بیشتر بکار خود پرداخت ؛ در این سفر جماعتی از دانشمندان مانند سدید الدین حلی ؛ فرزند او علامه حلی ، شیخ یوسف شامی مؤلف «الدرالمنظیم» ، پسر برادرش سید عبدالکریم بن طاووس ؛ ابن داود حلی و جمعی دیگر از محضرش کسب فیض نمودند .

سپس بازن و فرزندان خود بنجف اشرف مشرف گشت و سه سال در آن محل مقدس با حالت انزوا و گوشه گیری از مردم بسر آورد

آنگاه بکربلا رفت و سه سال هم در آنجا سکنی گزید . در آنجا در سنه ۶۴۹ که شصت و یکسال داشته است کتاب «کشف المحجبه» را که وصیتنامه اوست برای پسران خود صفی الدین محمد و رضی الدین علی نگاشت ، این کتاب از آثار نفیس فکری اوست و بهترین دستور العمل علمی و اخلاقی و اجتماعی برای يك زندگی سعادت مندانه است ، او در این کتاب بسیاری از اسرار و ماجرای زندگانی خود را بعنوان نصیحت بفرزندش محمد نوشته است و ما نیز غالب تاریخ و حوادث زندگی او را از روی آن کتاب استفاده نمودیم .

(ناتمام)